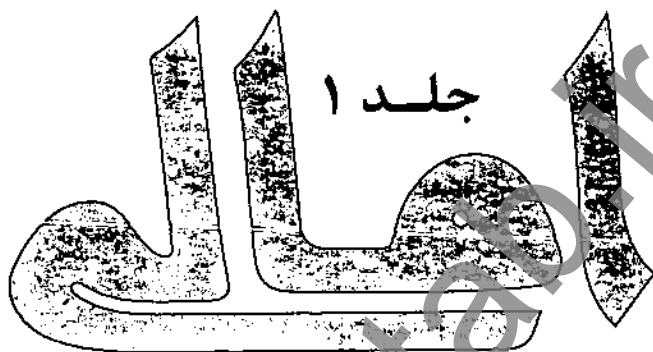


محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق (ره)



ترجمہ: محمد علی سلطانی

www.Keeloo.ir

سرشناسه : ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱-۳۸۱ ق.
 عنوان قرارداد: امالی، فارسی - عربی
 عنوان و نام پدیدآور: امالی، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی
 مشهور به شیخ صدوق؛ ترجمه محمدعلی سلطانی -
 مشخصات نشر: پورصائب، ۱۳۸۹ -
 مشخصات ظاهری: ج
 شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۶۳-۴۲-۹
 شابک جلد اول: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۶۳-۴۲-۶
 وضعیت فهرست نویسی: فیا
 موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۴ ق.
 شناسه افزوده: سلطانی، محمدعلی، ۱۳۳۷ - مترجم
 رده بندی کنگره: ۱۳۸۹ (۸۰۴) الف ۲ الف BP۱۲۹/
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۹۳۷۶۲

محمد بن علی بن بابویه، شیخ صدوق (ره)

امالی جلد ۱

ترجمه: محمد علی سلطانی
 ویراستار (فارسی): رضا قبادلو
 ویراستار (عربی): و اعراب: رسول افقی
 حروفچینی و صفحه آرایی: سهیلا گرته زاده
 ناشر: انتشارات پورصائب
 نوبت چاپ: اول ۱۳۹۱
 شمارگان: ۱۰۰۰ دوره
 چاپخانه: پرستش

پیش‌گفتار

متون دینی هر دینی مجموعه‌ای از سخنانی است که پیامبر آن دین، برای هدایت مردم از سوی خداوند به عنوان پیام می‌آورد. همواره این احتمال وجود دارد که پیام مزبور برای همه‌ی پیروان آن دین، قابل فهم نباشد و نیازمند تفسیر و توضیح باشد. سخنانی که از سوی پیامبر آن دین و یا افرادی که از طرف وی به عنوان صاحب‌داران تفسیر دین، معرفی می‌شوند و در راستای تفسیر و ترجمان آن پیام، ارائه می‌گردند، در ادبیات دینی به عنوان بخشی از متون دینی شناخته می‌شوند. از این رو برای درک و فهم هر دینی، چاره‌ای جز مراجعه به متن پیام و تفسیرهای ارائه شده وجود ندارد. در اسلام نیز همین قاعده جاری است. در گرایش شیعی اسلام، افزون بر سخنان پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - گفتار امامان معصوم - علیه السلام - نیز بخشی مهم از تفسیر دین به شمار می‌آید. این سخنان توسط گروهی از پیروان پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - و یاران امامان معصوم - علیهم السلام - که به عنوان محدث شناخته می‌شوند، نقل گردیده است. با آنکه در آغاز کار، نقل‌ها معمولاً به روش شفاهی بود، اما کم‌کم ضبط و ثبت آنها توسط گروهی از محدثان که بیم از بین رفتن این سخنان را داشتند، شروع شد. این نوشته‌ها به عنوان اصل شناخته می‌شدند و چنان که مشهور است بیش از چهارصد اصل حدیثی در بین شیعیان وجود داشت. شماری از این اصول، گرفتار حوادث زمان شده و از بین رفته‌اند؛ اما بخش عمده‌ی آنها به وسیله‌ی محدثان دلسوز و متعهد در مجموعه‌هایی گردآوری شد که به این مجموعه‌ها، کتب حدیثی گفته می‌شود. در بین شیعیان، دست کم چهار مجموعه‌ی حدیثی وجود دارد که از دیرباز مورد عنایت فراوان قرار داشته و دارد. به این مجموعه‌ها کتب اربعه (کتب‌های چهارگانه) گفته می‌شود. این کتاب‌ها عبارت‌اند از: «الکافی نوشته‌ی مرحوم کلینی، من لایحضره الفقیه نوشته‌ی مرحوم شیخ صدوق، استبصار و تهذیب الاحکام نوشته‌ی مرحوم شیخ طوسی». این کتاب‌ها از آن رو که مورد توجه بیشتر بود و بسیاری، از آنها رونوشت‌برداری کرده‌اند و از آنها نسخه‌های





خطی قابل توجهی وجود دارد، از دیگر کتب روایی، قابل اعتمادتر تلقی شده‌اند؛ اما این بدان معنا نیست که کتب دیگر حدیثی وجود ندارد و یا از اعتبار لازم برخوردار نیست. محدثان، چه آنان که از مؤلفان کتب اربعه بودند و چه غیر آنان، در حوزه‌ی نقل حدیث، آثار دیگری به جا گذاشته‌اند که در فهم دین، نمی‌توان از آنها غافل بود. بعضی از این محدثان که مورد اقبال مردم بودند، گاه افزون بر نگارش و ضبط حدیث، به نقل و املاهی حدیث نیز مبادرت می‌کردند. روش کار چنان بود که محدثی در مدت زمانی به تناسب و یا بدون تناسب، برای جمعی نقل حدیث می‌کرد و آنان این احادیث را ضبط و حفظ می‌کردند. معمولاً در این روش، بیشتر احادیثی نقل می‌شد که جنبه‌ی عملی داشت و بیان‌کننده‌ی اعمال و آداب فرد مسلمان بود و یا آن که از بحث‌های اعتقادی بود که رنگ غالب آنها مباحث امامت و حوادث تاریخی مرتبط با آن بود. البته در مواردی احادیث خارج از این دو محور هم دیده می‌شد. بحث‌های کلامی که در دایره‌ی اختلاف‌های مذهبی مطرح می‌شود، به طور طبیعی زمینه‌ی مناسبی در اختیار متعصبان و یا مخالفان، برای افزودن، کاستن، ساختن و تغییر دادن روایات به سود گرایش خود و یا تخریب گرایش‌های مخالف می‌گذارد. همان‌گونه که در زمینه‌ی روایات مرتبط با ثواب و عقاب اعمال، گاه راه را برای دلسوزان ساده‌دل، جهت ساختن و پرداختن روایاتی برای تشویق افراد به انجام اعمال خاص و یا باز داشتن آنان از کارهایی باز می‌کند. این پدیده موجب می‌شود انسان در انتساب پاره‌ای از روایات به معصوم، جانب احتیاط را نگه دارد و هر نقلی را حدیث تلقی نکند؛ زیرا زیان نفی انتساب حدیثی به معصوم، به مراتب کمتر از آن است که با انتساب آن، چیزهایی به دین افزوده شود و یا کلامی به معصوم منتسب شود که نگفته است.

احادیثی که انتساب آنها به معصوم جای تردید جدی دارد، در صورتی که ترجمه نشده باشد و به همان ترکیب نخستین نقل شود، دایره‌ی زیانمندی آن کمتر خواهد بود؛ زیرا افراد کمتری به آن احادیث دسترس خواهند داشت؛ اما با ترجمه‌ی آن به زبان‌های دیگر، به مقداری که خواننده‌ی آن زیاد می‌شود، زیان آن هم افزون‌تر می‌گردد. از سوی دیگر نمی‌توان به خاطر وجود روایاتی از این دست، از ترجمه‌ی متون روایی به زبان‌های دیگر به طور کلی دست شست و از فواید بسیار احادیث، مردم غیر عرب‌زبان را محروم ساخت. این امر یکی از دشواری‌های ترجمه متون روایی است و همواره مترجم را آزار می‌دهد. به تعبیری دیگر، ترجمه‌ی متون روایی (بدون استثنا کردن کتابی یا حدیثی از این همه)، شمشیر دو دمی است که یک سوی آن سراسر فایده و سوی دیگر آن زیان است. از این رو باید، برای استفاده‌ی بهینه از

روایات و دوری از زبان‌های محتمل آن، راه کاری یافت. در این ارتباط، چند راه فراروی مترجم وجود دارد:

الف: مترجم، نخست با بهره‌گیری از دانش‌های مرتبط، از قبیل دانش رجال و دانش درایه، احادیث درست را از نادرست جدا کند و به ترجمه‌ی احادیث درست مبادرت بورزد. این کار نتیجه‌ی خوبی خواهد داشت؛ اما چند مشکل در این روش وجود دارد. نخست این که دستاورد این کار، کتابی جدید خواهد بود که نمی‌توان آن را به نویسنده‌ی اصلی کتاب منسوب داشت. دوم آن که چنین کاری بسیار دشوار و زمانبر است و تنها عده‌ی محدودی از عهده‌ی آن برمی‌آیند، و سوم که از همه مهمتر است این که در شناختِ روایات درست از نادرست، معیار واحدی وجود ندارد و در این زمینه دیدگاه‌های بسیار متنوعی مطرح است که در یک سوی آن افراطی‌های اخباری قرار گرفته‌اند که هر روایی را به صرف انتساب به معصوم، پذیرا هستند و در دیگر سو تفریطی‌هایی هستند که به هیچ حدیثی باور ندارند.

ب: ذیل هر روایتی به نقد و بررسی آن روایت بپردازد و مقدار اعتبار آن را تعیین کند. این شیوه‌ی مطلوبی است و در گذشته نیز بزرگانی از چنین روش‌هایی در تدوین روایات بهره می‌گرفتند که به عنوان نمونه می‌توان به کار ارزشمند مرحوم مجلسی، دوم در کتاب «مرآة العقول» اشاره کرد؛ اما انجام دادن آن برای ناشرانی که در پی آن هستند که متن عربی روایات را در برابر ترجمه‌ی آن به خواننده ارائه کنند، از نظر فنی بسیار دشوار است و با توجه به آن که در مواردی، تبیین مطلب، نیاز به بحث‌های دراز دامن دارد، عملاً کتاب را از شکل کتاب روایی خارج می‌سازد و آن را به حوزه‌ی کتاب‌های نقد حدیث وارد می‌کند.

ج: راه دیگر - که در این کتاب در پیش گرفته شده - این است که به خواننده تذکر کلی داده شود که در انتساب هر نقلی به معصوم تأمل کند و به یاد داشته باشد که:

اولاً: معصومان - علیهم‌السلام - در طول تاریخ، دشمنانی داشتند که برای تخریب چهره‌ی آنان به هر کاری دست می‌یازیدند و ساختن حدیث و انتساب آن به معصوم - علیهم‌السلام - از کارهای بسیار متداول مخالفان آن بزرگواران بود. نمونه‌ی بارز این مخالفان، امویان و عباسیان و اطرافیان این دو سلسله‌ی حاکم بودند که در این راه کارنامه‌ای بسیار شرم‌آور دارند.

ثانیاً: در بین راویان، گاه افراد ساده‌لوح و در مواردی نیز افراد بسیار متعصب و ناآگاه بودند که برای آنان هدف، وسیله را توجیه می‌کرد و برای بزرگ و مهم جلوه دادن امامان - علیهم‌السلام - به ساختن حدیث و انتساب آن به معصوم دست می‌یازیدند. اینان به توهم این که به معصومان - علیهم‌السلام -



خدمت می‌کنند، ندانسته ضربه‌ی بزرگی به اعتبار تشیع و ائمه - علیهم‌السلام - می‌زدند. شاید نمونه بسیار روشن و نزدیک به زمان ما، ماجرای کتاب ساختگی «امام صادق - علیه‌السلام - مغز متفکر شیعه» باشد که نویسنده‌ی خیال‌پرداز آن، آن را پرداخت و به امام صادق - علیه‌السلام - نسبت داد و بعد، این کتاب به زبان عربی ترجمه شد و محتوای مجعول آن به عنوان روایت، شهره‌ی عالم گشت. اگر چنین کاری در روزگار ما که وسایل ارتباط جمعی به وفور وجود دارد و می‌توان با تحقیق، واقعیت را به دست آورد، اتفاق می‌افتد، چه بُعدی دارد که علاقه‌مند ساده‌لوحی، برای دانشمند نشان دادن امامان - علیهم‌السلام -، فی‌المثل داده‌های هیئت بظلمیوسی را در شکل روایت، به امامی نسبت دهد؟

ثالثاً: دعوای مذهبی و بحث‌های کلامی افراطی در تاریخ مسلمانان کم نبود و نیست. در دعوای مذهبی، برای شماری از متخاصمان، مهم پیروزی بر حریف است؛ اما اینکه این پیروزی به چه شیوه‌ای باشد، برای آنان چندان اهمیت ندارد. از این رو گاه پاره‌ای از این افراد برای تقویت موضع خود در تضعیف طرف مقابل، به آسانی حدیث می‌ساختند و به معصوم نسبت می‌دادند.

رابعاً: افراد ساده‌دل و سخت‌گیری که در برابر رفتار و کردار مردم احساس مسؤولیت می‌کردند و در پی آن بودند که مردم را از فروغلتیدن در دوزخ باز دارند و یا در بهشت برای آنان کاخ‌های مرتفع بسازند، کم نبودند. این افراد که گاه از باپ، کاتولیک‌تر می‌شدند، ساختن روایت و انتساب سخن ناگفته را به معصوم - علیه‌السلام - در کنار وظیفه‌ی موهومی که داشتند، امری ساده و قابل اغماض می‌دیدند.

در کنار همه‌ی اینها اشتباهات ناقلان و نسخه‌برداران هم وجود داشت که به تنهایی نادرستی‌های بسیاری در متون روایی ما ایجاد کرده است. از این دو خردمندانه آن است که از انتساب هر نقلی به معصوم پرهیز کنیم و تنها آن بخش از نقل‌ها را به معصوم منتسب کنیم که اطمینان به صدور آن داشته باشیم و بقیه را در حدّ یک نقل در نظر بگیریم. این پرهیز و درنگ را در جاهایی که محتوای نقلی با آموزه‌های قرآنی، سیره پیامبر - صلی‌الله‌علیه‌وآله - و امامان - علیهم‌السلام -، مسلمانات دینی، اتفاقات مسلم تاریخی، خرد بشری و رسم و عرف آن روز، در تضاد است، بیشتر مراعات کنیم. به عنوان نمونه، وقتی می‌بینیم متن روایت ۳۶ (ص ۳۳) به قصه‌سرایی شباهت دارد و از سوی دیگر از آن بوی جنگ‌های مذهبی استشمام می‌شود، باید این نکته را در نظر گرفت که آیا این روایات با منش پیشوایان بزرگ شیعه هماهنگی دارد و با دیگر سخنان آنان همخوانی

می‌کند یا نه. بدیهی است در صورت ناهمخوانی، باید در انتساب این سخنان به معصوم تأمل لازم را به کار گرفت و یا در نمونه‌ی دیگر، ثواب مطرح شده در ذیل روایت ۴۳ (ص ۴۳) آن قدر بالاست که بوی گزافه می‌دهد و متن آن چنان ناستوار به نظر می‌رسد که به راحتی نمی‌توان آن را به معصوم نسبت داد و باید جانب احتیاط را داشت. گاه محتوای روایتی چندان با آموزه‌های دینی هماهنگ نیست، چنان که در روایت شماره ۴۸ (ص ۵۳) دیده می‌شود. در آموزه‌های دینی، پیامبری به پدر و مادر خود نمی‌گوید که شما در پی به هلاکت انداختن من هستید، بویژه که پدرش هم پیامبر باشد. از آن گذشته اطاعت از خواست مادر، خود، بهترین عبادت است. در این روایات گونه‌هایی از کفر به خدا نسبت داده شده است که جمع کردن آن با مقام رحمانیت خداوندی تا حدودی دشوار است. در ضمن، چنین ریاضت‌ها در ادیان، مورد سفارش نیست. با در نظر گرفتن این امور، در انتساب این قبیل نقل‌ها به معصوم، کمال احتیاط را باید داشت، چنان که اگر محتوای نقل ۷۶ (ص ۷۹) را با گزارش‌های تاریخی بسنجیم، به درستی و نادرستی آن، پی خواهیم برد. اگر فردی در شهر نه چندان بزرگی چون مدینه به مدت هفت سال دست به نیش قبر بزند و در نهایت هم دست به کار زشتی که در گزارش آمده، بزند، قطعاً باید در گزارش حوادث مدینه نقل می‌شد. عدم وجود چنین گزارش‌هایی در تاریخ شهر مدینه ما را در انتساب این گزارش‌ها به معصوم، با تردید مواجه می‌کند. اگر جریانی هم بود، به نظر می‌رسد به این وسعتی که در این گزارش آمده، نبود و احتمالاً یکی از ناقلان جریان، علاقه به افسانه‌سرایی داشته و این قبیل مطالب را به معصوم منتسب کرده است البته آگاهی واقعی فقط در نزد خداست.

روایت ۷۹ (ص ۸۹) دقیقاً معلوم نیست که به چه کسی نسبت داده شده است. آغاز آن به ابن عباس منسوب است. در بین، تعبیری وجود دارد که به پیامبر منسوب است. از همه گذشته چنان متن آن ناستوار و غیر قابل قبول است که نه تنها فرد خردمندی چون ابن عباس نمی‌توانست چنین سخنانی بر زبان جاری کند که یک فرد معمولی هم که تا حدودی به ادبیات اسلامی واقف می‌بود، از گفتن آن پرهیز می‌کرد. این محتواها را باید در حد یک نقل که می‌تواند در جریان‌شناسی جعلی حدیث، کمک‌کار محققان باشد، در نظر گرفت. همان‌گونه که بخش پایانی نقل ۱۵۷ (ص ۱۸۳) نشان می‌دهد که جریان منقول در آن، بیش از یک قصه نیست؛ زیرا مسائلی چون هزار شهر ساختن و یا با هزار باره هم‌خوابه شدن و یا هزار سال حکومت کردن و امثال آن، بیشتر در افسانه‌ها پیدا می‌شود و انتساب این حواشی به معصوم، بسیار دشوار است و



چنان که خواهید دید، مضمون روایت ۱۶۲ (ص ۱۸۹) نه با قوانین شرعی، هماهنگ است و نه با اخلاق پیامبری، سازگار و نه با رفتار امام علی - علیه السلام - در موارد دیگر همسوست. بدیهی است که به چنین نقل‌هایی نمی‌شود اعتماد کرد.

پندارهایی که در روایت ۲۷۱ (ص ۳۳۱) آمده است، از آنجا ناشی شده است که فکر کرده‌اند حیض و یا نفاس شدن زن، نوعی نقص برای وی است، در حالی که این، کمال است و زنی که از این نعمت برخوردار نباشد، در واقع قدرت باروری ندارد و ناقص است. این نوع گزارش‌ها را باید در ردیف فضائل پنداری جای داد که نه واقعیت دارد - زیرا وجود فرزند برای حضرت زهرا - علیها السلام - ناقص این پندار است -، و نه اگر واقعیت می‌داشت، فضیلت بود.

در مورد روایات معراج و از جمله روایت ۲۷۴ (ص ۳۳۱) باید با احتیاط کامل برخورد کرد؛ زیرا در این خصوص چیزهای فوایدی مطرح شده است که به ظاهر، با اصول نقد و بررسی حدیث هماهنگی ندارد و فضائل و نکاتی آورده‌اند که نه قابل توجیه به نظر می‌رسد و نه قابل دفاع و حتی نه لازم. به جز اصل معراج، در باقی مطالبی که در ذیل این گزارش آمده است، تردید جدی وجود دارد و باید همه را با معیارهای موجود در نقد و بررسی احادیث سنجید و سپس باور کرد.

داستان‌هایی که در روایت ۲۷۶ (ص ۳۳۳) آمده، با حوادث متواتر تاریخی هماهنگی ندارند و به نظر می‌رسد که این روایت، با رفتار و کردار پیش‌رایان شیعی هم سازگار نیست. اینها به ظاهر، بیشتر شبیه داستان و افسانه و زائیده‌ی اندیشه‌ی علاقه‌مندان ساده‌دل و یا دشمنان زیرک است که با غیر خردمندان نشان دادن رفتار معصومان، عملاً اعتماد و امکان تأسی به آنان را از بین ببرند. کتابی چون نهج البلاغه که در آن، نامه‌ها و سخنان مولای متقیان گردآوری شده است، معیار خوبی برای شناخت سبک سخن آن حضرت است و این قبیل افسانه‌ها هیچ قرباتی با آن سخنان بلند ندارد و همین‌ها می‌تواند دلیل بر بی‌اعتباری این قبیل قصه‌سرایی‌ها در مورد امامان معصوم باشد.

روایت ۲۷۹ (ص ۳۳۹) چنان که از متن آن پیداست، هیچ‌گونه هماهنگی با آموزه‌های دینی ندارد. در اسلام چیزی به نام گناه نخستین نیست. گناه نخستین از آموزه‌های مسیحیت است و گویا سازنده‌ی این داستان با آموزه‌های مسیحیت درگیر بوده و همان آموزه‌ها ذهنش را پر ساخته بوده است. در این قبیل داستان‌ها که در آنها معمولاً یک یهودی همه چیز دان

پرسش‌هایی را مطرح می‌کند که بخشی از آنها به مسائل بسیار ریزی از یک مذهب خاص اشاره دارد، عموماً انگیزه‌های اختلاف‌افکنی وجود دارد که اگر از سوی علاقه‌مندان آن مذهب ساخته و پرداخته شده باشد، گویای جهل سازنده است و اگر از سوی غیر معتقد ساخته شده باشد، دلیل بر بی‌اعتبار ساختن یک مذهب از سوی سازنده است. اتهام‌هایی که پاره‌ای از گرایش‌های مذهبی ساخته‌ی استعمار علیه شیعه در خصوص همگامی آموزه‌های شیعه با یهودیت مطرح می‌شود، زائیده‌ی این قبیل افسانه‌هاست که متأسفانه در پاره‌ای از کتب حدیثی شیعه وارد شده است.

یکی از سیاست‌های امویان در مورد پیامبر - صلی الله علیه و آله - و علی - علیه السلام - این بود که آن دو بزرگوار را بسیار ضد زن، تصویر نمایند؛ زیرا در بین طرفداران علی - علیه السلام - شمار زیادی از زنان بودند که در شرایط بسیار دشوار از آن حضرت دفاع می‌کردند و معاویه از این موهبت محروم بود؛ زیرا وی دیدگاه تند عربی جاهلی داشت و در این دیدگاه، زن از موقعیت بسیار پایینی برخوردار بود. در حالی که پیامبر و علی - علیه السلام - این دیدگاه را باور نداشتند و از این رو زنان فهمیده‌ی بسیاری طرفدار آن بزرگواران بودند. معاویه برای رهایی از دست زنان طرفدار علی - علیه السلام - که بسیار هم دلیر بودند و در هر شرایط بر سیاست معاویه اعتراض داشتند، به ساختن روایاتی در مذمت زنان و انتساب آنها به پیامبر - صلی الله علیه و آله - و علی - علیه السلام - دست یازید؛ همان گونه که در روایت ۳۰۵ (ص ۳۷۳) به وضوح دیده می‌شود. این قبیل روایات را هم با نگاه به این سیاست باید مورد بررسی قرار داد.

توصیف‌هایی از آن گونه که در نقل شماره ۳۱۰ (ص ۳۸۱) از بهشت آمده، معمولاً زائیده‌ی احساس و طیفه‌ای است که پاره‌ای از علاقه‌مندان به خیر و صلاح مردم برای تشویق آنان به اعمال نیک دارند. توصیف‌هایی که اگر در فقرات آن دقت شود، روشن می‌شود پاره‌ای از آنها توصیف‌های بیهوده است. به عنوان مثال این که فلان «در» بهشت هر لنگه‌اش چه مقدار عرض و یا طول دارد، چه اهمیتی دارد؛ زیرا کاربرد «در» چیزی غیر از این است و این توصیف، هیچ امتیازی برای «در» نیست.

چنان که روایت ۳۳۰ (ص ۴۰۹) را باید در ردیف قهرمان‌پرستی‌هایی در نظر گرفت که معمولاً علاقه‌مندان به یک فرد و یا اندیشه در ذهن خود می‌پرورانند. بدیهی است که ساحت بزرگان دین از این قبیل فضیلت‌تراشی‌های غیر معقول به کنار است. فضیلت پیامبر و علی و امامان شیعه - علیهم السلام - را باید در گفتارهای حکیمانه و رفتارهای والای آنان جست و نه این



نوع فضیلت تراشی های بی پایه. گزارش هایی از نوع نقل شماره ۴۱۸ (ص ۴۸۳) که معمولاً مستند به انجیل و یا تورات هستند و در آنها ادعاهای گزاف مطرح می شود و داستان سرایی انجام می گیرد، نمی تواند سخن امامان معصوم باشد. اینها ساخته ی اندیشه ی افرادی است که از فرط علاقه به موضوع یا افراد و یا اندیشه ای، تصوّرات خود را در قالب روایت به معصومان نسبت می دهند. اینان از ناآگاهی توده ها به محتوای انجیل و تورات و در دسترس نبودن آنها هر چیزی را به انجیل و تورات نسبت می دادند. در مورد این قبیل گزارش ها باید کمال احتیاط را به خرج داد و هر چیزی را به معصومان نسبت نداد.

داستانی که در نقل ۵۰۷ (ص ۵۵۵) آمده، بسیار تأمل برانگیز است. ابجد در واقع، کلام معنی دار نیست، بلکه نوعی رمز و کد گذاری برای تسهیل آموزش حروف در زبان عربی است. حضرت عیسی در سیط غیر عربی متولّد و بزرگ شد و در آنجا زبان عبری متداول بود. بنا بر این مکتب دار آن جا از حروف عربی بهره نمی گرفت و شاید از ابجد هیچ خبری نداشت. همین امر، بیانگر آن است که انتساب چنین سخنی به معصوم پایه ی درستی ندارد.

در روایت شماره ی ۷۰۹ (ص ۷۵۷) فضیلت هایی آن هم از قول فردی چون منصور دوانیقی که کینه ای رام نشدنی علیه علویان و در رأس آنان امامان شیعه داشت، آمده است. این گفته ها نه تنها فضیلت نیست که در واقع بی اعتبار ساختن فضائل و مناقب واقعی آن بزرگواران در نگاه افراد خردمند است. این روایت اگر درست باشد، باید آن را از نیرنگ های منصور برای بی اعتبار ساختن روایاتی دانست که در شأن امامان شیعه و به ویژه علی بن ابی طالب وارد شده است.

در روایت شماره ی ۸۱۷ (ص ۸۶۳) داستان کشتی گیری امام حسن و امام حسین - علیهما السلام - در محضر پیامبر آمده است. فضائلی که در ذیل این گزارش آمده با شأن پیامبر - صلی الله علیه و آله - هماهنگی ندارد. مردی که در مدّت کوتاهی از یک ملّت عقب مانده (عرب) انسان هایی ساخت که در کونا همدّت، دنیا را تحت تأثیر قرار دادند، مردی که یکی از بزرگ ترین تمدّن های بشری را بنیان نهاد و همواره نام بلند او بر مناره های عالم تکرار می شود، مردی که بزرگانی چون علی بن ابی طالب و حسن و حسین - علیهم السلام - را به جهانیان تقدیم کرد، شخصیتش بسیار والاتر از این بحث هاست. این نوع فضیلت سازی ها در حقیقت، تنقیص آن بزرگواران است. اگر این گزارش را با روایت بعدی بسنجیم، عمق تفاوت چنین سخنان را با سخنان معصومان درک خواهیم کرد.

همین سخن را در مورد روایت شماره ۸۰۰ (ص ۸۴۹) می توان گفت. پذیرش این قبیل



گزارش‌ها بسیار دشوار است و عظمت شخصیت علی بن ابی طالب آن قدر بالاست که نیازی به این قبیل فضیلت‌تراشی‌ها نباشد. اندیشه‌ی بلند آن حضرت برای اثبات برتری وی و تبدیل کردن او به شخصیتی برای همی دوران‌ها کافی است. به هم ریختگی و ناهماهنگی متن پاره‌ای از روایات از قبیل روایت ۸۲۴ (ص ۹۲۳) برای تردید در صدور آنها از معصوم بسنده است. در روایت شماره‌ی ۸۹۳ (ص ۹۷۳) از سقوط ستاره در خانه‌ی فردی سخن به میان آمده است. مفهوم این امور و فضیلت بودن آن، چندان روشن نیست. گزارش‌هایی که در مورد فضائل، نقل می‌شود، نیازمند دقت و تأمل فزون‌تری است؛ زیرا این عرصه از جمله عرصه‌هایی است که تحت تأثیر حب و بغض‌های جریانات مذهبی بود، و لازم است در مورد آنها و انتسابشان به معصوم، احتیاط به کار بست. روایت ۹۵۳ (ص ۱۰۳۵) نوعی افسانه‌سرایی است. این قبیل افسانه‌سرایی‌ها فقط در دنیای معاویه و توسط فردی چون کعب‌الأحبار می‌تواند گفته شود، و گر نه فرد خردمند به چنین بیهوده‌گویی زبان نمی‌گشاید. این قبیل ماهی و این گونه گاوها فقط در ذهن کسانی چون کعب می‌تواند به دنیا بیاید و بس.

در روایت شماره‌ی ۱۰۱۹ (ص ۱۱۲۵) دوستی علی بن ابی طالب حتی در صورت نافرمانی خداوند روا شمرده شده است. این نوع روایاتی که دوستی علی - علیه‌السلام - را حتی بر نافرمانی خداوند مقدم می‌دارد و آن را کارسازتر از فرمان‌برداری خداوند می‌شمارد، با آموزه‌های قرآن کریم و پیامبر - صلی‌الله علیه و آله - و امامان شیعه - علیهم‌السلام - هماهنگی ندارد و به احتمال زیاد، برای بی‌اعتبار کردن شیعه ساخته و پرداخته شده‌اند. از این رو در انتساب آنها به معصومان باید احتیاط بسیار کرد.

در روایت شماره‌ی ۱۰۲۶ (ص ۱۱۲۹) چیزهایی آمده است که باور آن بسیار دشوار است. چیزهایی از قبیل خوردن کف دهان امام رضا - علیه‌السلام - توسط فرزندش و با بیرون آوردن چیزی شبیه گنجشک از درون لباس امام و خوردن آن و چیزهایی نظیر آن، که به قصه‌سرایی و افسانه بیشتر شبیه است تا به حقیقت. چیزهایی که تحقق آن - حتی اگر کسی امکان تحقق آن را هم بپذیرد - هیچ ضرورتی نداشت و لغو به نظر می‌آید. به نظر می‌رسد که روح قصه‌سرایی، حادثه را چنان تغییر داده که از اصل حادثه چیزی باقی نمانده است. در مورد گزارش‌هایی که به عنوان روایت نقل می‌شود، باید به این نکته توجه داشته باشیم که روح قهرمان‌سازی، در مواردی ناقلان را بر آن می‌داشت که آگاهانه و یا ناآگاهانه حادثه را به گونه‌ای نقل کنند که این روحیه را اشباع کند.

از این رو باید در انتساب پاره‌ای از روایات به معصومان، کمال احتیاط را به کار گرفت. خداوند، انسان را از نعمت عقل و خرد بهره‌مند ساخته است. انسان در بسیاری از موارد در زندگی روزمره با به کارگیری خرد و اندیشه‌ی خود، سره را از ناسره تشخیص می‌دهد. ما می‌توانیم از همین ابزار برای شناخت سخن معصومان بهره بگیریم و در مواردی که نتوانستیم حقیقت امر را به روشنی به دست آوریم، می‌توانیم این قاعده را برای خود سرمشق قرار دهیم: که انتساب سخن به دیگری نیازمند دلیل و مدرک است؛ اما برای عدم انتساب آن، همین مقدار کافی است که دلیل بر انتساب نداشته باشیم و حقیقت را به خدا واگذاریم؛ زیرا تنها خداوند، آگاه به همه‌ی حقیقت است و بس!

با این همه، ناگفته نگذاریم که کتاب امالی صدوق - که اکنون پیش روی شماست -، کتابی بس ارجمند و در شمار بهترین منابع حدیث شیعه است و روایاتی از آن دست که برشمردیم، در این کتاب، در مجموع، بسیار اندک است.

نوروز ۱۳۸۹
محقق علی سلطانی